

یادداشت‌های فقه‌اللغوی و تحقیق درباره صید عرفانی و زمان دوری بانضمام فرهنگ گورانی. و یسبادن (آلمان)، اتوهاراسویتس، ۱۹۶۷ م.

۲—بازانهی و بوستان در پردیبور در مجله آسیایی پاریس، ۱۹۶۷ م.

* *

در طبع اول و طبع دویم (با تیراژ بسیار محدود) این کتاب در مواردی که به «لهجه کرماشانی» و «شهر کرماشان» اشاره شده بود همه جا طبق معمول و اصطلاح غلط متداول «لهجه کرمانشاهی» و «شهر کرمانشاه» نوشته شده بود. جهت آگاهی مراجعه کنندگان باین فرهنگ ناگزیرم مختصر تحقیق لغوی زیر را که اخیراً درباره وجه تسمیه «کرماشان» نوشته‌ام و در چند جای دیگر نیز آنرا انتشار داده‌ام در این اوراق بگنجانم:

کرمانشاه—باختران

کرماشان

«کرماشان» تلفظ صحیح و قدیمی و بومی، و «کرمانشاه» یا «کرمانشاھ» تلفظ دولتمردان و مستوفیان و فردوسیان قرنهای اخیر و مردم غیر محلی است که اشتباهاً بر این شهر و نواحی پیرامون آن اطلاق شده است. نام این شهر اصلاً «کرماچان» یا «کرماجان» (یعنی «شهر رعایا») بوده است و در صدر اسلام مورخین مسلمان آنرا باشکال «قرماسین» و «قرمیسین» (برحسب اختلاف تلفظات و نسخه بدلها) ضبط کرده‌اند. باید توجه داشت که:

۱—در اشکال «قرماسین» یا «قرمیسین»، «—ین» پایان کلمه اماله «—ان» آخر شکل «قرماسان» و علامت جمع است و «ی» قبل از «س» نیز اماله «ا» (الف مددوده) در کلمه «قرماس» (معرب «کرماج») است که البته هیچگاه کلمه بشکل مفرد آن بعنوان عکم برای این شهر بکار نرفته است.

۲—در اشکال معربه فوق یک «ن» شبیه آوا (قبل از صوت «ج») که در حقیقت سابقاً بیوسته به الف قبلی بوده است و مجموعاً الف غنّه را تشکیل می‌داده است در لهجه‌های جنوب غرب ایران از همان صدر اسلام تخفیف یافته و ساقط گردیده است و با آنکه می‌توانست مانند لهجه‌های شمالی‌تر این ناحیه کلماتی نظیر «قرماسین» و «قرمیسین»، معرب و اماله واژه کرمانچان که کرمانجان که کرمانشاه) وجود داشته باشد معدلك چون این کلمات مأخوذه از گویشهای جنوبی و جنوب مرکزی این منطقه است فاقد «ن» غنّه شمالی است.

۳—اگر احتمالاً هم در نسخه بدلی «ن» غنّه قدیمی محدود پدیدار گردد و اشکال «قرماسین» و «قرمیسین» دیده شود این موضوع بهیچوجه دال بر آن نیست که جزو اول کلمه «قرمان» یا «قرمین» (معرب «کرمان») باشد بلکه نشانه آن خواهد بود که جزو آغازین کلمه شکل «قرماس» یا «قرمینس» معرب «کرمانچ» و اماله آن «کرمینچ» است.

۴—از لحاظ قوانین قلب و ابدال نه در زبانها و لهجه‌های ایرانی و نه در کلمات معربه هیچگاه «ش» میانین به «س» و «ه» مختومه به «ن» تبدیل نیافته است. آوای «س» در اشکال معربه فوق و «ش» در لفظ «کرماشان» یادآور «ج» قدیمی متعایل به آواهای «ج» و «س» است و کلمات «قرماسین» و «قرمیسین» تنها می‌تواند معرب اشکال «کرماجان» و «کرمچین» و یا «کرماجان» و «کرماجین» باشد نه «کرمانشاه». ضمناً یادآوری می‌شود که در تعریب لغات ایرانی، معمولاً صوت «ج» به «ص» قلب می‌شود (نظیر

چین / صین؛ گچ / جص). در کلمه «صائین قلعه» (ـ شاهین دژ)، «ص» معرّب «س» قدیمی (سنه [س.م.ن] اوستایی: شاهین) است که در زبان فارسی به «ش» تبدیل شده است. امثال فوق نشان دهنده آنست که اگر «ج» در کلمه «کرماج» همان «ج» معمولی می‌بود، معرّب «کرمچان» باید «قرماسین» و «قرمیسین» شده باشد نه «قرماسین» و «قرمیسین» و بعبارة آخری معرّب «کرماج» لفظ «قرماص» باشد نه «قرماس».

۵—در زبان فارسی و در همه گویش‌های ایرانی چه در درون یک زبان خاص و چه در مقایسه گویش‌های قریب بهم، تبدیل «ج» به «ج»، و «ج» به «ش» و بر عکس آنها بسیار متداول و شواهد آن عدیده است:

در دو زبان یا دو گویش ایرانی:

دچار (فارسی) / توشیار (کردی)

کیجا (مازندرانی): دختر / کچ [ک.ج] (کردی): دختر / کنیشک (کردی) [ک. نی. ش]. کنک.] (کردی): زن (همراه با «کنیز» و «کنیز ک»؛ خادمه، جاریه، برده‌بی که زن یا دختر باشد).

در زبان فارسی:

لوچ / لوش

زاج / زاج

کاشی / کاچی

چاج / شاش (نام سابق تاشکند)

کاچ / کاچ / کاش (- کاشکی)

کچکول / کچکول / کشکول

نتیجه: کرمچان / کرماجان / کرماشان

۶—تعریب آوای خلف‌الحنکی اصم «ک» به آوای غلصی اصم «ق» در کلمات معربه «قرماسین» و «قرمیسین» بعلت اثربودن که راه مفخمده یا مصوّته فهلوی—کردی (ل) بر پیرامون هجایی تک واژه خود، از جمله بر روی «ک» ساکن آغازین نهاده است. راه مفخمده مخرج صوت انسدادی «ک» را بعقب رانه آوایی غیر طبیعی قریب به صوت لهوی یا غلصی «ق» بگوش غیرمتکلمین باین لغت شنوانده است و چون این صوت در الفبای خط اسلامی فارسی / عربی علامت خاصی نداشته است (در الفباهای قدیم ایران نیز فاقد نشانه صوتی بوده است)، آنرا بشكل معکن نزدیک بآن یعنی با «ق» کتابت کرده‌اند: کرمچان [ک. ز. ما. چ. ن.]. قرماسان (قبل از امامه الف به باء) [ق. ز. ما. سا. ن.]. قرماسین.

۷—در میان نام‌های شهرها و دیوهای ایران تاکنون شهری قدیمی سراغ ندارند که مرکب از کلمه «شاه» و نام شهر دیگر باشد («کرمان» و «شاه»)، چنانکه شهرهایی بنام گیلانشاه، اصفهانشاه، تبریزشاه، شیرازشاه، همدانشاه و نظائر آن اصلاً وجود ندارد.

۸—چون الف و نون آخر نام «کرماشان» (دگرگون یافته «کرمچان») علامت جمع و در مورد اسمی بلاد و قراء غالباً مفید معنی « محل» و « جایگاه» است، بمحض اینکه شکل «کرماشاه» در مکاتیب و مستعملات دیوانی جایگزین کلمه «کرماشان» شده است، برای جبران شکل و ترکیب پیشین مجدها «ـ ان» قبلی را با خر آن افزوده‌اند و اصطلاح جدید «کرمانشاهان» را جهت نامیدن تمام منطقه و ایالت کرماشان وضع کرده‌اند. این عمل نیز دلیل دیگری بر اثبات و استقرار شکل کلمه «کرماشان» در خاطره‌ها بجای «کرمانشاه» است که روح زبان و اقتضای معنی کلمه باعث دوباره پدیدار شدن این «ـ ان» محدود که

علامت جمع و مفید معنی «محلّ» بوده است گردیده است.

در حقیقت بوجود آمدن اصطلاح «کرمانشاھان» خود روشنگر آنست که شکل جدید «کرمانشاھ» شقیل و غیرقابل قبول است و پیوسته متمایل به شکل قدیمی و یا اقلّاً حفظ پسوند تاریخی خود یعنی «-ان» بوده است.

* *

اطلاق نام «باختران» (لا بدّ معنی «شهر و استان غربی ایران») در این روزها بر دارالدوله و دارالعباده کرمانشان نیز صحیح نیست، زیرا کلمه «باختر» (در اوستا «اپاختر» [آ. پا. خ. ت. ر.] و «اپاخذره» [آ. پا. خ. ذ. ر.] و در پهلوی «اپاختر» [آ. پا. خ. ت. ر.]) اصلّاً معنی شمال است و در اوستا از آن به مکان اهریمن و دیوان و سوی گزند و آسیب تعبیر شده است. در زبان فارسی با این کلمه لغةً معنی «شمال» است معدالک بعضی از گویندگان و نویسندها (حتّی از قرنها چهارم و پنجم هجری) اشتباهاً آنرا معنی «مغرب» و گاه «شرق» آورده‌اند (فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد مکری، تهران، ۱۳۳۳ ه. ش. چاپ طهوری) و تعمیم و تثبیت این کلمه بر مفهوم «غرب» از مستحدثات و ادبیات لغتسازان غرب‌زده زمانهای اخیر است.*

در زبان فارسی «شرق» را «خاور» و «خراسان» (— «خوارآیان») (کردی «خورهلات» [خ. ق. ر. ه. ل. ت.]) — «آنجا که خورشید طلوع می‌کند») و «غرب» را «خورپران» و «خوربران» (در کردی «خورآوا» [خ. و. ر. آ. وا.]) — «آنجا که خورشید افول می‌کند») گویند. فخرالدین اسد گرانی شاعر قرن پنجم هجری در داستان ویس و رامین که آنرا در حدود سال ۴۶۶ ه. ق. از زبان پهلوی بنظم فارسی درآورده است چنین

گوید:

«خراسان» آن بود کزوی «خورآسد» زیان پهلوی هر کوشناست

«عراق و فارس را «خور» زو «برآید» «خورآسد» پهلوی باشد «خورآید»

«کجا از وی «خورآید» سوی ایران «خراسان» را بود معنی «خوارآیان»

(ویس و رامین..، تهران، ۱۳۵۷، ص: ۱۷۱، فصل ۴۸، ایيات ۲-۴)

واژه «باختر» معنی «شمال» با واژه «باختر» که شکل قدیم‌تر «بلغ» (در وندیداد اوستا: «بغذی» [ب. خ. ذی.]) است در هم آمیخته و احتمالاً منشأ مفاهیم ضدّنقیض آن گردیده است. کشور باختريان (که مرکز آن باختر یا بلخ بوده است) در جنوب کشور سغديان (که مرکز آن سغد— یا سمرقند و بخاراًی حالیه— بوده است) واقع بوده است و تصوّر می‌رود (چنانکه ذر لغتنامه دهخدا نیز بدین مطلب اشاره شده است) «اختلافاتی که در معنی باختر روی داده از باختريان (بلغ) باشد که مردم در همسایگی جنوب آن، آنرا «شمال» و در شمال «جنوب» و در شرق «شرق» و در غرب «مغرب» می‌نامیده‌اند». در هر حال نه «باختر»

* تعمیم معنی «شمال» بر سمت چپ که گاه از آن تمایلی بر مفهوم ثانوی «مغرب» متبادر بذهن گردیده است در زبان و شعر عرب نیز وجود دارد. معدّلک هنگامی که صریحاً بحث از جهات اربعه در میان می‌آید، نه در زبان فارسی و نه در زبان تازی، «مغرب» هیچ دیه و شهر و کشور و قاره‌یی را «شمال» آن دیه و شهر و کشور و قاره‌نمی‌گویند و به «دنیای مغرب زمین» یا «تمدن و فرهنگ مغرب زمین» هیچ‌گاه «دنیای شمال» یا «تمدن و فرهنگ شمال» اطلاق نمی‌کنند. بدین ترتیب نه تنها باختر (— شمال) نمی‌تواند برای آن سمتی که در جهات اربعه، «مغرب» را تعیین می‌کند بکار رود، بلکه استعمالاتی نظیر «دنیای باختر» و «تمدن و فرهنگ باختر» و «باخترشناس» (در مقابل «خاورشناس») و جز آن همگی تاصحیح و مستهجن و ساختگی و «غرب زده» بهمه معانی است.

لغهٔ معنی «غرب» است و نه سرزمینی بنام «باختران»، «باکتریان»، «بلغ»، «بخدمتی» و «باخت» هیچگاه در مغرب ایران وجود داشته است و یا تا این زمان احتمال از مورخان و جغرافی دانان از آن در غرب ایران کمتر اطلاعی بودست داده است. در سراسر این منطقه در میان جمعیت یک میلیون و نیمی شهر و منطقه «کرمashan» تا کنون حتی از زبان یک نفر از اهالی بومی لفظ «کرمashah» شنیده نشده است و هیأت فعلی و لفظ قلم «کرمashah» را کتاب و منشیان شهرهای دیگر باین شهر آورده و تحمیل کرده‌اند و در مکاتبات و نامه‌ها و دفاتر رسمی بکار برده‌اند. از این نوع اشتباهات و جعل نام‌های غلط و باصطلاح ادبی (!) در بسیاری از قباله‌ها و بنچاقهای نسبهٔ اخیر ایران فراوان دینده می‌شود. امید است تا انتشار جدأگانه و تحقیق مفصل‌تر اینجانب در باره نام «کرمashan» برادران مؤمن و متعدد که حقاً از لفظ «شاه» نفرت دارند، در این گونه نام‌های تاریخی دچار اشتباه و قضاوت عجولانه نشوند و بکوشند که لفظ اصلی «کرمashan» (بلداریا، شهر کرماجها یا کرمashan) را جایگزین «کرمashah» جعلی کنند نه اصطلاح مهجور و دیرپذیر دیگر که باید با فرصت و تأمل بیشتر درباره آن اندیشید.

* * *

در اشعار قدیم محلی شهر و ایالت کرمashan همه جا الفاظ «کرمashan» و «کرمashani» بکار رفته است و حتی یکبار هم اصطلاح لفظ قلم فارسی «کرمashah» و «کرمashahi» استعمال نگردیده است. از آن جمله اند ابیات زیر که در سال ۱۳۲۹ ه. ش. آنها را انتشار داده‌ام (ر. ک. به گورانی یا ترانه‌های کردی تألیف دکتر محمد مکری، تهران، کتابخانه دانش، تیر ماه ۱۳۲۹ ه. ش.). مثلاً:

ریکی کرمashan گل و گلدسه بویشه دوشه کم غریبی بسه

(= راه کرمashan پُر گل و پُر گلدسته است: بآن دوستم بگوئید از سفر بازگردد، دیگر در بلاد غربت ماندن بس است) [بیت ۷۰].

هر کس بپرسی نو و نیشانم من بدیخته کی نو کرمashانم

(= هر که از نام و نشانم پرسد، بداند که من همان بدیخت میان شهر کرمashan) [بیت ۷۳].
تف و کرمashan چاله زمینه بیستون خاسه جیکه‌ی شیرینه

(= تفو بر شهر کرمashan، در زمینی پست واقع شده است. بیستون خوبست، آنجا جایگاه شیرین است) [بیت ۱۱۶].

کرمashan مچم بیستون رامه قتلگای فرهاد شو منزلگامه

(= بشهر کرمashan می‌روم، بیستون بر سر راهم است. منزلگاه شبانه من در درون قتلگاه فرهاد است) [بیت ۲۰۶].

کرمashانیکم و دیل گیر یا مه و حکم دوسم زنجیر کریامه

(= از اهل کرمashan، مرا باسیری گرفته‌اند. بحکم دوستم بر پایم زنجیر نهاده‌اند) [بیت ۹۶].
خوم کرمashانی دوسم قصریده خاطرخوای بیمه تقصیرم نیه

(= من از اهل کرمashan و دوستم از اهل شهر قصر شیرین است. بد علاقمند شده‌ام، تقصیری ندارم) [بیت ۱۱۷].